

بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در

مکاتب متأخر امنیتی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۲۲

نبی‌الله ابراهیمی*

چکیده

هدف اصلی این مقاله، بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی است. در واقع، مکاتب جدید امنیتی همچون مکتب انگلیسی، کپنهاگ، ولز، پاریس و پسااستعماری، واجد این مذاقه در مقوله امنیت هستند. بر این اساس، نویسنده مبنای مقایسه مکاتب را بر معیار «مرجع امنیت» قرار داده و بر این مبنای مقایسه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی این مکاتب در حوزه امنیت پرداخته است. مطابق فرضیه مقاله و در مقام مقایسه، مرجع امنیت، به ترتیب در مکتب انگلیسی، «فرد/ دولت»؛ در مکتب ولز، «فرد/ مردم»؛ در مکتب کپنهاگ، «دولت/ اجتماع»؛ در مکتب پاریس، «جامعه یا اجتماع سیاسی» و در پسااستعمارگرایی، «فروستان جنوبی» هستند.

کلیدواژه‌ها: امنیت، مطالعات امنیتی، مکتب انگلیسی، مکتب پاریس، مکتب ولز، نظریه پسااستعماری.

Ebrahimiir@modares.ac.ir

* استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هفدهم • شماره چهارم • زمستان ۱۳۹۳ • شماره مسلسل ۶۶

مقدمه

هدف اصلی این مقاله، بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی است. در واقع، مکاتب جدید امنیتی همچون مکتب انگلیسی، کپنهاگ، ولز، پاریس و پسااستعماری واجد این مذاقه در مقوله امنیت هستند. روابط بین‌الملل در مقام نظم‌دهنده، نظریه‌های متعددی در خصوص مفهوم‌سازی امنیت به عنوان پدیده‌ای در حال تحول مطرح می‌سازد. بر این اساس، نویسنده مبنای مقایسه مکاتب را بر معیار «مرجع امنیت» قرار داده و بر این مبنای مقایسه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی این مکاتب در حوزه امنیت پرداخته است. مطابق فرضیه مقاله و در مقام مقایسه، مرجع امنیت، به ترتیب در مکتب انگلیسی، «فرد/ دولت»؛ در مکتب ولز، «فرد/ مردم»؛ در مکتب کپنهاگ، «دولت/ اجتماع»؛ در مکتب پاریس، «جامعه یا اجتماع سیاسی» و در پسااستعمارگرایی، «فرودستان جنوبی» هستند.

امنیت را به صورت کلی می‌توان آزادی از تهدید یا خطر تعریف کرد، ضمن اینکه برخی از نخستین نگاه‌ها امنیت را مفهومی گریزان معرفی می‌کنند. این پدیده به عنوان رشته مطالعاتی در سیر فکری واقع‌گرایی گسترش یافته، نظریه‌ای که تهدید واقعی را عامل نظامی و موضوع آن را دولت، یعنی تنها کنش‌گر اصلی در سیاست بین‌الملل تلقی می‌کند و بر تناسب مستقیم بین توانایی‌های نظامی و منابع و ظهور تهدید تأکید دارد. از این رو، برنامه‌های پژوهشی به صورت گسترده، بر حوزه کاربرد زور و بررسی موضوعات خلع سلاح و عدم اشاعه متمرکز می‌گردد. این رویکرد، تعاریف امنیت در دوران جنگ سرد را به تصویر می‌کشید (Reus-smit, 2002).

در مراحل پایانی عصر دوقطبی، تکامل یافتن مطالعات امنیتی به درک گسترده‌تر و عمیق‌تری از منابع تهدید و ابعاد امنیت منجر شد. در این برهه زمانی، اهمیت عوامل غیر نظامی تهدید همچون عوامل زیست‌محیطی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ... مورد نیاز واقع گردید. از این رو، با برجسته‌شدن ارتباط دیگر حوزه‌ها با سیاست امنیتی، مفهومی با عنوان امنیت انسانی مطرح شد. این مفهوم بیانگر تغییر مرجع امنیت از دولت به فرد بود (Davi, 2009: 5-6).

در دوره جنگ سرد، مطالعات امنیتی به طور عمده‌ای مطابق واقع‌گرایی سیاسی مطالعه می‌شد. در دوره پسا جنگ سرد، مطالعات امنیتی پسا جنگ سرد پیش‌فرض‌های واقع‌گرایانه از

امنیت را به چالش کشید. این تلاش‌ها در ورای آثار مکاتبی همچون مکتب کپنهاگ، مکتب ولز، آثار فمینیستی و پسا ساختارگرایان مشهود است (Karacasulu and Uzgören, 2007: 2).

پس از جنگ سرد، نوعی بازنگری ریشه‌ای در تفکر امنیتی صورت گرفت و دلیل آن نیاز به مطالعه سیر و تحول امنیت از جانب دولت و جامعه بود. این مسئله همچنین نشانگر افزودن موضوعات جدید به برنامه‌های امنیتی حکومت‌ها نبود، بلکه تصویر غنی‌تری از امنیت ارائه گردید که دربردارنده تمام مسایل مسبب ناامنی (اجتماعی، سیاسی و محدودیت‌های نظامی) بود. از این رو، در این دوره، شناسایی امنیت در راستای تهدیدات متنوع زندگی بشر صورت گرفت که نمی‌توان آن تهدیدات را در سطح دولت تصور کرد، بلکه باید تمام سطوح زندگی افراد و گروه‌ها را مد نظر قرار داد (Bilgin, 2007: 31-32).

در گفتمان جنگ سرد، امنیت به مفهوم حفاظت از ارزش‌های اساسی، هنجارها، قواعد و نهادهای جامعه است. این تعریف، نظام دولت‌ها و اصول، ارزش‌ها و هنجارهای ناشی از آن را در بر می‌گیرد. به علاوه، شامل حمایت از مردم و تأسیسات و اصول حقوقی آنها در برابر تهدیدات نظامی و غیر نظامی و تضمین الزامات اساسی و آزادی‌های بنیادین است و نقش نیروی نظامی در تحقق امنیت، برجسته و اصل تلقی می‌شود (Makinda, 2008: 329).

ایده مطروحه و مقبول در دهه ۱۹۹۰، ایجاد تحول و دگرگونی در مفهوم امنیت و به بیان دیگر، توسعه این مفهوم است که به اشکال مختلفی پدیدار شده است: بسط مفهوم از امنیت ملت‌ها به امنیت اشخاص و گروه‌ها، گسترش مفهوم از امنیت کشورها به سوی امنیت نظام بین‌الملل و در واقع، محیطی فراملی، مطرح‌شدن مفاهیمی چون امنیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، زیست‌محیطی و انسانی در کنار امنیت نظامی و در نهایت، توسعه مسئولیت سیاسی برای تضمین امنیت که علاوه بر دولت‌های ملی به سمت نهادهای بین‌المللی، حکومت‌های منطقه‌ای و محلی گسترش یافته است (Rothschild, 1995: 55).

همین تحول و دگرگونی از مفهوم امنیت باعث شد مکاتب نظری روابط بین‌الملل و مطالعات امنیتی، به این تحول شگرف و اساسی نگاه ویژه‌ای کنند. این نگاه و منظر جدید، بیانگر تغییر گفتمانی جدید در باب مقوله امنیت و پوشش‌های درونی و بیرونی آن است. برای نمونه، مکتب انگلیسی به ویژه متأخرین آن تلاش گسترده‌ای برای این تحول انجام داده‌اند.

الف. گفتمان امنیتی در مکتب انگلیسی

مکتب انگلیسی واجد چه قرائتی از امنیت است؟ آیا این مکتب روابط بین‌الملل می‌تواند نگرش در باب امنیت را توضیح دهد؟ در کل می‌توان در مکتب انگلیسی نظرگاهی جدید راجع به مقوله امنیت یافت و استخراج کرد. در درون مکتب انگلیسی، دو خط فکری مشاهده می‌شود که هر دو وجود جامعه بین‌المللی متضمن ارزش‌ها، قواعد و تأسیسات مشترک مورد توافق را می‌پذیرند، اما راجع به امنیت و مفهوم آن اتفاق نظر ندارند. در واقع، رویکرد امنیتی این نظریه درگیر تنش بین ترجیحات امنیتی دولت از یک سو و ترجیحات مربوط به افراد از سوی دیگر است (Bellamy, 2010: 308).

کثرت‌گرایان با تأکید بر امنیت دولت، بر این باورند که امنیت جامعه بین‌المللی در صورت امنیت دولت‌ها، حمایت از حاکمیت، احترام به اصل عدم مداخله و در نتیجه برقراری نظم بین‌المللی محقق می‌شود. دیدگاه این گروه در نظریه‌های هدلی بول و جکسون قابل ملاحظه است. بول معتقد است در فقدان مخاصمه بین‌المللی، ترجیحات امنیتی پیش شرطی ضروری برای تعقیب عدالت در درون مرزهای دولت است. او عناصری همچون توازن قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، جنگ و قدرت‌های بزرگ را عوامل برقراری نظم بین‌المللی معرفی می‌کند. از این رو، هدلی بول تأکید بیش از اندازه بر ارزش‌های سیاسی را موجب بی‌ثبات کردن نظم بین‌المللی و در نتیجه ایجاد مشکل در برقراری امنیت برای شهروندان توسط دولت می‌داند (Bellamy, 2010: 312).

در عین حال، تفسیر امنیتی نوین کثرت‌گرایان در ایده جکسون منعکس می‌شود. بر اساس نظر او، سیاست جهانی بر پیمانی جهانی مبتنی است که جامعه کثرت‌گرا را تشکیل می‌دهد و در برخی موقعیت‌ها بین سیاست قدرت ماکیاولی و جامعه بشری کانت قرار می‌گیرد. پیمان جهانی در بر دارنده هنجارهای احتیاطی و رویه‌ای است که حول محور شناسایی متقابل حاکمیت، تمامیت ارضی دولت‌ها و اصل بنیادین عدم مداخله می‌چرخد. امنیت مسئله ابزاری نیست، بلکه موضوعی اخلاقی است. به تعبیر او، در فقدان امنیت ملی نمی‌توان به کسب دیگر آمال همچون امنیت اقتصادی و امنیت زیست‌محیطی امیدوار بود (Bellamy, 2010: 313-314).

در مقابل، همبستگی‌گرایان بر این باورند که امنیت افراد در اولویت قرار دارد. در بیان نظریه‌های این گروه می‌توان به آراء نیکلاس ویلر و اندرو لینکلتر رجوع کرد. ویلر ضمن حمایت از حقوق اساسی شهروندان توسط دولت‌ها، اشاره می‌کند که رویه در حال توسعه مداخله بشردوستانه در دهه ۱۹۹۰ دغدغه مشروعی راجع به رفاه جامعه نشان می‌دهد. اگرچه او به دولت به عنوان عامل اصلی [تحقق] امنیت متعهد است، اما افراد به ویژه کسانی که در معرض نقض‌های سیستماتیک قرار دارند را مرجع اولیه تلقی می‌کند. او معتقد است به دلیل عدم رعایت تعهدات اخلاقی دولت‌ها نسبت به شهروندان در بیشتر موارد، اصرار بر حمایت از حاکمیت دولت و ترجیح امنیتش در تمام موارد و به صورت مطلق، مشکل‌ساز خواهد بود. مفهوم عمیق امنیتی همبستگی‌گرایان را در نظریه‌های لینکلتر نیز می‌توان مشاهده کرد. او تلاش می‌کند افراد را به عنوان تابع اخلاقی و عضو سازنده جامعه بین‌المللی جایگزین کند و در مطالعه امنیت، به طور اصولی تمرکز را بر افراد قرار می‌دهد (Bellamy, 2010: 315-316). این تغییر مرجع در مطالعات امنیتی باعث شده موج‌های دوم و سوم از مطالعات امنیتی به وجود آید که مطالعات امنیت انتقادی از این دست به شمار می‌آیند. در کل، مکتب انگلیسی مرجع امنیت را هم فرد و هم دولت دانسته و در مقایسه با رویکردهای واقع‌گرا و لیبرال، نگاه تکثرگرتری به امنیت دارد.

ب. مکتب ابريستويت (ولز)

مکتب ابريستويت^۱، یکی از مهم‌ترین حوزه‌های تحول مطالعات امنیتی انتقادی بوده است (Booth, 1991: 312-327). از میان سه مکتب پاریس، کپنهاگ و ابريستويت، مطالعات امنیتی انتقادی، مکتبی است که به طور مشخص، جنبش گسترده و در حال ظهور در بسیاری از آثار اروپایی امنیت و مشخصاً فراسوی آن بوده است. مطالعات امنیتی انتقادی بخشی از دانش اکتشافی و تجربی نوپایی است که به باور اشلی و واکر «از محدودیت‌های خودسرانه تخطی کرده، گره‌های کور را باز و قادر به ساخت و اشاعه طرق جدیدی از شناخت و اجرای سیاست

1. Aberystwyth

کرده است» (Ashley and Walker, 1990: 264). چالش امنیت انتقادی، بازبینی در برخی از اساسی‌ترین مباحث هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و سنت‌های سیاسی حوزه روابط بین‌الملل است. به گفته کریستن سیلوستر، «تلاش‌های ما اغلب بر خلاف روابط بین‌الملل که مردم هیچ جایی در آن ندارد، نیست» (Sylvestor, 1994: 193).

از همه مهم‌تر اینکه مطالعات امنیتی، به موجب مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی برای تعمیق حوزه خود تلاش و افری می‌کند. برای نمونه، پیوند میان امنیت و ادعاهای رایج آن مربوط به دانش و اشکال واقعیت، در این چارچوب قرار دارد. نظریه‌پردازی امنیت در سطح فرانظری به پرسش‌های عملی در مورد هویت، چشم‌انداز رهایی، تغییر، عدالت، اقتدار سیاسی و خصیصه علوم انسانی، دامن زده است. در همین رابطه، امنیت نه به عنوان بازتاب آشکار منافع ملی (تعریف موسع) یا حقوق و وظایف شهروندان، بلکه به عنوان سپهر گفتمانی مشاجره و مناقشه مطرح است. به گفته سیمون دبلی «امنیت انتقادی ذاتاً مفهومی مناقشه‌برانگیز است (Krause and Williams, 1997). از منظر انتقادی، امنیت می‌تواند به مثابه حوزه یا سپهری برای تحول ارزش‌ها، مشروعیت ادعاهای مربوط به دانش و تولید و بازتولید اشکال هویت جمعی تلقی شود. اگر ریشه‌های ترس و برداشت از تهدید در بستر اجتماعی آن بررسی شود، آنگاه نقش کنش‌گران نیز متحول می‌شود. از این رو، کارگزار و خصیصه امنیت قادر نیست با دولت به مثابه نهادی انتزاعی ارتباط برقرار کند. دولت را باید از نظر تاریخ‌مندی و متن‌بودگی نیز بررسی کرد (Krause and Williams, 1997).

به عبارتی، عوامل تعیین‌کننده امنیت به عنوان نظریه و عمل به مؤلفه‌های اقتصادی، اجتماعی، دینی و ملی بستگی دارد. مطالعات امنیت انتقادی وام‌دار مناظرات جامعه‌شناسی علم و رشته‌های متنوعی همچون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، مطالعات فرهنگی و مطالعات زنان است. این حوزه‌ها همگی در نتیجه نفوذ اندیشه چپ جدید از ۱۹۶۰م، نظریه فمینیستی، سازه‌انگاری و پساساختارگرایی از ۱۹۸۰م، تحولاتی ژرفی داشته‌اند. البته، نقطه عطف مطالعات امنیتی انتقادی مرهون آثار نظریه‌پرداز اجتماعی آلمانی، یورگن

هابرماس و نویسنده مارکسیست ایتالیایی آنتونیو گرامشی است. البته، مطالعات امنیتی انتقادی با یکپارچگی پژوهش تجربی مربوط به رهایی انسان شناخته می‌شود. مفهوم رهایی برگرفته از اثر کنت بوث راجع به امنیت است که در در آن پیشنهاد می‌دهد: «امنیت باید با مشارکت آزاد افراد و گروه‌ها خارج از محدودیت‌های انسانی و فیزیکی و با عنایت به انتخاب آزادانه آنها صورت گیرد» (Jacoby and Sasley, 1983: 7-8).

در همین رابطه، دو شخصیت اصلی دانشگاه ولز- ابریستوت- یعنی کن بوث^۱ و ریچارد وین جونز^۲ شارحان اصلی این مکتب‌اند. اثر مکتب فوق، هستی‌شناسی مطالعات امنیتی انتقادی، در واقع به وسیله دو کانادایی، کیس کرویس^۳ (ژنو) و مک ویلیامز^۴ (پورتلند)، ویرایش شد. البته، مک ویلیامز در سال ۱۹۹۸ به ابریستوت نقل مکان کرد (Jacoby and Sasley, 1983: 11). نگاه این محققان این است که دولت یک «مشکله» در بررسی‌های امنیت است.

نخستین حرکت تحلیلی محققان مکتب ولز در بررسی‌های انتقادی امنیت، عمیق‌تر ساختن شناخت ما از امنیت است. بدین ترتیب، سیاست موجود در ورای مفاهیم تحقیقی و دستور کارهای سیاست‌گذاری آشکار می‌شود و تحلیل‌گران امکان می‌یابند دولت‌ها را از جایگاه محوریشان خارج سازند و موضوعات دیگری را در سطوح بالاتر و پایین‌تر از دولت در نظر بگیرند. حرکت دوم، گسترده‌تر ساختن شناخت ما از امنیت برای در نظر گرفتن مجموعه‌ای از ناامنی‌هاست که در برابر رشته‌ای از موضوعات امنیت قرار دارند. از این جهت، محققان مطالعات انتقادی امنیت، مسائل را «امنیتی نمی‌کنند»، بلکه «امنیت را سیاسی می‌سازند» (Bilgin, 1999: 31-32).

مکتب ولز این کار را با هدف برملا کردن سرشت سیاسی و ساخت اندیشه امنیت و اشاره به «تجریبات زنان و مردان از تهدید» انجام می‌دهد تا بدین ترتیب بتواند تهدیدهای نظامی و دولت‌نگری را که بر دستور کار سنتی امنیت سیطره دارند، از جایگاه محوریشان خارج سازد. این موضع‌گیری با مکتب کپنهاگ که خواستار «غیر امنیتی کردن» مسائل می‌شود،

-
1. Ken Booth
 2. Richard Wyn Jones
 3. Keith Krause
 4. Mike Williams

ناسازگار است. مکتب کپنهاگ از این مسئله بیم دارد که مسائلی که نگرانی‌های امنیتی خوانده می‌شود، به چنگ نخبگان دولتی بیفتد که شاید لزوماً به رفع ناامنی‌های بشر کمک نکند. محققان انتقادی و مکتب ولز، ضمن اظهار همدردی با این نگرانی‌ها، ترجیح می‌دهند همچنان امنیت را مفهومی برای مطالعات محققانه در نظر بگیرند و در عین حال، کاربرد عملی آن را امنیتی کنند (بیلگین، ۱۳۹۰: ۱۷۲).

در خور یادآوری است که برخی اوقات، مکتب ولز^۱ به عنوان مکتب ابريستويت نیز خوانده می‌شود. مکتب ابريستويت، در جهت توسعه و تحول نظری خود پذیرای همکاران غیر غربی نیز بوده است. مکتب فوق، استدلال می‌کند که ما به عنوان پژوهش‌گران بایستی دنیا را از دریچه نگاه دولت، به ویژه در باب امنیت ملی نبینیم. دولت اغلب مشکل بوده است تا راه حل. بنابراین، هدف از اجرای پژوهش در ارتباط با انسان است نه نهاد دولت (Smith, 2003: 321-40).

بهترین شیوه مفهوم‌پردازی امنیت مسیری است که به جای دولت بر مردم تأکید و در شرایط رهایی تعریف شود. تلقی امنیت و رهایی به عنوان «دو روی یک سکه» پروژه‌ای آرمان‌گرایانه یا امپریالیستی نیست، بلکه بر اندیشه‌ها و مبارزات مردم و گروه‌های اجتماعی در بخش‌های مختلف جهان تأکید دارد. به گفته جونز، امنیت به معنی احساس نبود تهدید درد، ترس، گرسنگی و فقر ناخواسته، عنصری اساسی در مبارزه با رهایی است. مفهوم امنیت دیگر در برداشت نسبتاً سنتی به صورت محافظه‌کارانه و حفظ وضع موجود تعریف نمی‌شود. با موسع شدن، امنیت به ویژه در موضع عمل، تنها برای آن ضرورت دارد که با مبارزاتی که پیشاپیش در جهان وجود دارد، همسو شویم و دست یاری به سویشان دراز کنیم (عمل). در این رابطه، مطالعات امنیتی انتقادی گاهی اوقات درباب مفهوم امنیت و تهدیدات، به طور نسبی عمل‌گرا شده و حتی در دستور العمل‌های سیاسی خود به پژوهش‌های انتقادی صلح‌گالتونگ در دهه ۱۹۷۰م در اروپای شمالی و اسکانداوناوی نزدیک شده است (Smith, 2003: 321-40). مکتب مطالعات امنیتی انتقادی، بدون روشن‌ساختن مرز خود با مکتب کپنهاگ، برداشت وسیع خود از امنیت را نشان می‌دهد (Walker, 1998: 204-225). محققان مکتب ولز که در

سال ۱۹۹۸ قلم می‌زدند، رویکرد خودشان را به عنوان «مرحله بعدی» بررسی‌های امنیت ارائه کردند. شمار فزاینده نوشته‌هایی که با اتخاذ این رویکرد به رشته تحریر درآمده‌اند، گواه همین استعداد است (بیلگین، ۱۳۹۰: ۱۷۶). این مکتب زمینه نقد یعنی ساخت‌گشایی و بازسازی در مطالعات انتقادی امنیت را داراست. در کل و در بررسی مقایسه‌ای، مکتب ولز، مرجع اصلی امنیت را فرد یا همان مردمان جوامع می‌داند که مشکله آنها دولت است.

ج. مکتب کپنهاگ

آنچه به عنوان مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی خوانده می‌شود، بر سه انگاره اصلی متکی است: (۱) امنیتی کردن، (۲) بخش‌ها، (۳) مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای. امنیتی کردن^۱، به صورتی مجزا، در برداشتی فرانتزوی تعریف می‌شود. با این حال، دست کم از این نظر که تعاملات و تنش‌های این سه انگاره باعث پویایی‌های تحول نظری شده، اهمیت متقنی دارد (Buzan, 2003).

بخش‌ها^۲، ارجاعی به تمایز میان امنیت اجتماعی، نظامی، زیست‌محیطی، سیاسی و اقتصادی است. مفهوم مجموعه‌های امنیتی^۳ نیز به اهمیت سطح منطقه‌ای در تحلیل امنیت می‌پردازد و اینکه؛ چگونه نگرانی‌ها و دغدغه‌های امنیتی با یکدیگر در بافتار یک «منطقه درهم تنیده» بررسی می‌شوند (Buzan, 2003). امنیتی کردن نیز نظریه‌ای است که از سال ۱۹۹۰ م به بعد در مکتب کپنهاگ توسعه یافته است. همانطور، که الی ویور معتقد است: «هدف نظریه امنیتی کردن، ساخت و ارائه نوعی تجزیه و تحلیل امنیت نومتعارف است که هسته سنتی مفهوم امنیت (بقا، تهدید وجودی) را مورد تردید قرار داده و به طور غیر جزمی در دو بخش غیر نظامی و غیر دولتی کاربرد دارد» (Waever, 1996: 110). بر طبق نظر مکتب کپنهاگ، فهم و درک روندهای فرهنگی امنیتی کردن ضروری است. از این رو، کنش‌گران مسائل را به مثابه تهدیدات برای امنیت بر می‌سازند. محیط امنیتی معاصر، به طور عمیقی از منظر این مکتب، به سیاسی کردن^۴ یک مسئله در

-
1. securitisation
 2. sectors
 3. security complexes
 4. politicizing

پیوند است. سیاست‌های امنیت، صرفاً در مورد تهدیدهای از پیش تعیین شده نیست، بلکه عملی برجسته است و مسائل مشخصی را به مثابه تهدید آشکار می‌کند (Williams, 2003: 38).

در این زمینه، امنیت به مفهومی ارجاع داده شده که جامعه یا مردم چیزی را به عنوان تهدید، تعیین می‌کنند یا نه؟ این مشخصه، روندی است که تهدیدها در آن ساخته می‌شود. این طرز تلقی، تعریف امنیتی کردن را به عنوان «روندهای گفتمانی که از طریق آن یک فهم بیناذهنی درون جامعه سیاسی برساخته شده و برخی چیزها را به مثابه نوعی تهدید وجودی علیه مرجع مورد ارزش قلمداد می‌شود»، در نظر می‌گیرد. از این رو، امنیتی کردن؛ برای فراخوان فوری و فوق العاده به منظور اخذ اقدامات لازم برای مقابله با تهدید، کاربرد دارد (Buzan and Waever, 2003: 491). تهدید می‌تواند در نتیجه «کنش سیاسی» مشروع باشد که از طرف سایرین مشروع دانسته نشده و مورد استفاده قرار می‌گیرد (Williams, 2003: 38). بخش عمده پس‌زمینه مکتب کپنهاگ، در واقع مناظره‌ای در باب مطالعات سیاسی و امنیتی دهه ۱۹۷۰ به ویژه ۱۹۸۰م در مقابل برداشتی تنگ‌نظرانه از امنیت بود. برای سنت‌گراها همه چیز دغدغه امنیت محسوب می‌شد، ولی می‌بایست مسائل امنیتی را از مسائل غیر امنیتی جدا کرد. در مقابل، گفتمان امنیتی به موضوع به عنوان نماد تهدید وجودی نگاه می‌کرد. تعیین تهدید به مثابه امری وجودی، استفاده از ابزارهای فوق‌العاده را توجیه می‌کند (Buzan, 2003). ابتکار امنیتی، کلیدی برای مشروعیت‌بخشیدن به کاربرد و استفاده از زور است و به طور کلی، مسیری برای دولت، در جهت بسیج و قبضه قدرت می‌گشاید. کاربرد پنهان‌کاری، خدمت اجباری و نظائر آن، تنها زمانی مشروع است که در مقابل موضوعات امنیتی به کار گرفته شود. امنیت بدین ترتیب، در نتیجه حرکتی فراتر از قواعد سازمان‌یافته بازی و عینک سیاست وحشی سیاست رسمی تلقی می‌شود (Waever, 2007).

مکتب کپنهاگ، لزوماً به ارزیابی تهدیدهای عینی نمی‌پردازد، بلکه فهم روندهای ساخت معانی مشترک را در نظر گرفته و نگاهی سازه‌انگارانه نیز دارد. روند امنیتی کردن به نوعی مثابه کنش گفتاری است. این مسئله نشانگر چیزهای واقعی‌تر است که مد نظر نیست، بلکه نوعی اظهار و سخن گفتن خود است که عمل می‌کند. با گفتن این کلمات، برخی مسائل انجام می‌شود (همچون، وعده‌دادن، شرط‌بندی و...) (Wheatshaf, 1983). در کل، انگاره امنیتی کردن به مثابه روندهای برساختگی امنیت، توجه به پیوند نمادین میان امنیتی کردن و شکل هویت‌های

سیاسی جمعی را ترسیم می‌کند (Williams, 2003: 518). بنابراین، امنیتی‌کردن ایجاد فضای بین‌الذہانی و توجیه تهدید وجودی با شاخص‌های کافی در جهت نتایج قابل توجیه سیاسی است (Waever, 2007). از ویژگی اساسی و محرز مکتب کپنهاگ، شک‌گرایی آن به امنیت است. این مسئله دارای پیامدهای ضد دموکراتیک و ضد خلاقانه‌ای است. مضافاً راهبرد اصلی و معمول گسترش امنیت با فرضیه رویکرد جریان اصلی که می‌گوید «امنیت بیشتر بهتر است»، به نوعی در تناقض است، چرا که امنیتی‌کردن محیط زیست، هویت و دین، این حوزه را تحت عقلانیت بغرنج، رده‌بندی و استنتاج می‌کند (Wheatshaf, 1983).

در کل، مکتب کپنهاگ، به امنیت به مثابه مسئله منفی نگاه کرده و از آن به عنوان نوعی شکست در مقابل مسائل مربوط به سیاست‌های عمومی می‌نگرد. در حالت مطلوب، سیاست باید قادر باشد با توجه به رویه‌های معمول، بدون افزایش تهدیدی خاص به یک مسئله فوری با کنش سیاسی پاسخ دهد. از این رو، غیر امنیتی‌کردن، گزینه دوربرد تلقی می‌شود، زیرا نباید با عباراتی بغرنج مسئله‌ای را به مثابه تهدیدات و اقدام متقابل تبدیل کرد، بلکه می‌توان با اقدام متقابل به سوی دفاع از تهدید سوق پیدا کرده و امنیت را به حوزه‌های عمومی عادی همچون فرهنگ، دین و اقتصاد کشاند (Laustsen and Wæver, 2000: 705-739). در نگرش حل منازعه، مسیر پیش رو، در واقع نوعی غیر امنیتی‌کردن است تا تولید بیشتر امنیت (Doty, 1996: 235-55).

مکتب کپنهاگ بر خلاف مکتب ولز، به دولت‌محوری خود پایبند است و از لحاظ روش‌شناسی به دو سطح کارگزار و ساختار متعهد بوده و نسبت و قرابت آن با جامعه‌محوری همبستگی‌گرایان مکتب انگلیسی مشهود است.

د. مکتب پاریس

مکتب پاریس باعث واقعی‌شدن و اجتماعی‌شدن هرچه بیشتر مقوله امنیت شده است. موج سوم نظریه‌پردازی در مورد امنیت پس از نظریه‌های متقدمی همچون واقع‌گرایی و لیبرالیسم و سپس، مکاتب متأخری همچون کپنهاگ و ولز، با مکتب پاریس وارد مرحله جدیدی شده است. مکتب پاریس، حوزه اصلی تحول نظری مشخصی است که عمدتاً الهام‌گرفته از بوردیو و دیگر

جامعه‌شناسان است. مکتب پاریس با تأسی از فوکو به رویه‌های مرتبط با دانش و امنیت می‌پردازد. اشکال امنیت در چگونگی دانش و ارتباط آن با کارگزاران مختلف؛ کارگزارانی که اغلب روندها و الگوی‌های آنان متفاوت از کارگزارانی است که در گفتمان رسمی‌اند، مطالعه می‌شود. دیدیه بیگو^۱، شخصیت اصلی این تحول نظری، در فصلنامه منازعات و فرهنگ^۲، برخی از آثار مهم در ارتباط با این برنامه پژوهشی را به چاپ رساند. همچنین، جف هویسمنس^۳، به طور گسترده‌ای، مکاتب جدید مختلف را به رشته تحریر درآورد و اهمیت پیش‌فرض‌ها و پیامدهای مکتب پاریس را به طور روشن و شفاف بیان کرد (Huysmans, 1998).

نظریه روابط بین‌الملل، با کشیدن خط فاصلی میان قلمرو امور داخلی و بین‌المللی ساخته شده است. روابط بین‌الملل با مقابل هم قرارداد این دو جهان، خودش را از نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی جدا ساخته و این رشته‌ها به صورت رشته‌هایی جمع‌ناپذیر ساخته و پرداخته شده‌اند. از این رو، امنیت را نمی‌توان تنها و تنها از منظر روابط بین‌الملل به مطالعه گذاشت. جامعه‌شناسی سیاسی امنیت، این مسئله را امکان‌پذیر ساخته است (بیگو، ۱۳۹۰: ۱۹۹-۲۰۱).

مکتب پاریس ملهم از مباحث جامعه‌شناسانه و پست‌مدرن است و در مقایسه با مکتب کپنهاگ که بر وجه گفتمانی امنیت تمرکز می‌کند، توجه بیشتر خود را به وجه پراکسیسی امنیت معطوف می‌کند. بالزاک، نظریه امنیتی کردن موجود در مکتب پاریس را رهیافت عمل‌گرا می‌خواند که به اندیشه‌های جامعه‌شناسانه میشل فوکو و آراء پی‌یر بوردیو در خصوص کاربرد نمادین زبان وابسته است (فیروزآبادی و قرشی، ۱۳۹۱: ۲۰).

ریشه‌های مکتب پاریس، نه به روابط بین‌الملل که به نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی مهاجرت و پلیسی‌سازی در اروپا برمی‌گردد. بدین ترتیب، دومین حرکت انتقادی، کنارگذاشتن سوژه امنیت و بررسی گفتمان امنیت بود. مکتب پاریس با تأسی از فوکو به طور فزاینده‌ای بسترهای سیاسی و دانشی امنیت را مورد توجه قرار داده‌اند. از منظر بیگو، باید مفهوم سیاست امنیت را جدی گرفت، آن هم نه به معنای بحث امنیت در عرصه سیاسی صرف، بلکه به معنی بازشناسی مبارزاتی که به

-
1. Didier Bigo
 2. journal *Cultures & Conflicts*
 3. Jeff Huysmans

مفهوم امنیت شکل می‌دهد. این مبارزات می‌تواند در نتیجه مبارزه و کشمکش میان میدان‌های متخصصین و کنش‌گران امنیت باشد (Bigo, 2005; Huysmans, 2006).

در مکتب پاریس، دو مؤلفه حیاتی، مفهوم امنیت را تغییر می‌دهند؛ یکی امنیتی‌کردن و دیگری غیر امنیتی‌کردن^۱. امنیتی‌کردن متأثر از عادت‌واره‌های مختلفی است که به طور فزاینده‌ای توسط میدان‌های مختلف اجتماعی تعریف می‌شود (Bigo 1994; Bigo and Tsoukala, 2008b).

طبق این دیدگاه، نمی‌توان نتیجه این روند را از منظر خواست یک کنش‌گر حتی کنش‌گر مسلط تلقی کرد. کنش‌گران هرگز نتایج نهایی حرکتی را که دارند انجام می‌دهند، نمی‌دانند، زیرا نتیجه به تأثیر میدانی بسیاری از دیگر کنش‌گران بر سر تعیین نوع امنیت بستگی دارد. به عبارتی، از طریق گفتمان‌های اطمینان‌بخش یا تکنیک‌های خاص حمایت است که همیشه کاهش عدم امنیت یا افزایش اطمینان در امر سیاسی معنا می‌یابد. امنیت در تعارض با عدم امنیت نیست. چگونگی امنیت در شرایطی که به عنوان (عدم امنیت- خطر و تهدید) در نظر گرفته شده، تعریف می‌شود. پلیسی‌کردن عدم امنیت، حالتی از حکومت‌گری است، یعنی ترسیم خطوط ترس و ناخرسندی در دو سطح فردی و جمعی (Bigo, 2005; Huysmans, 2006).

دومین عنصر، ظهور و تثبیت شبکه‌های حرفه‌ای مربوط به کارگزاران امنیتی است که تلاش دارند حقیقت خطر و ناامنی را از طریق رابطه قدرت- دانش به انحصار خود در آورند. این مفهوم از امنیت به سمت فهم‌های متفاوت از امنیتی‌کردن به عنوان توانایی مرزهای کنترل، مدیریت تهدیدات، تعریف هویت‌های در معرض خطر و ترسیم حوزه‌های نظم، متمرکز است. مکتب پاریس، به جای تعریف تحلیل امنیت به عنوان مفهوم اساسی، ذاتی و مورد بحث، ترمیم امنیت را به مثابه تکنیک حکومت پیشنهاد می‌دهد (Foucault, 1994) و به جای تحقیق در مورد نیت‌های پشت پرده قدرت، بر بازی‌های قدرت متمرکز می‌شود (Bigo & Guild, 2003; Huysmans, 2006). مکتب پاریس به جای تمرکز بر کنش کلامی، بر رویه‌ها، مخاطبان، و بسترهایی که قادرند تولید شکل‌های خاص حکومت‌مندی را محدود کنند، متمرکز می‌شود. (Balzacq, 2005; Bigo, 2000; Bonditti, 2004, 2005: 131-154; Ceyhan, 1998).

در نتیجه، این رویکرد استدلال می‌کند امروزه حوزه امنیت نه تنها به وسیله قدرت فائده برای طرد حریف و نابودی آن تعیین می‌شود، بلکه به موجب قابلیت گفتمانی، تولید تصویری از دشمن که با آن مخاطب را مشخصاً تعیین کرده است، کارکرد دارد. تمامی روندهای امنیتی کردن به یک حوزه از امنیت که از سوی گروه‌ها و نهادهایی که خود مجاز به بیان اینکه امنیت چیست، مرتبط است (Bigo, 2000: 195).

بنابراین، مطالعه امنیتی کردن، نیازمند توجه به چگونگی خلق شبکه‌هایی از متخصصین امنیت، یعنی سامانه‌ای از معانی است که قدرت و رویه‌های آنها را تولید و بازتولید می‌کند. شاید این استدلال برخاسته از این واقعیت باشد که مکتب پاریس بر خلاف مکتب کپنهاگ و ابريستوت (ولز)، بحث را از زاویه متفاوتی آغاز می‌کند که کمتر مرتبط با امنیت بین‌الملل است و بیشتر علاقمند به امنیت «داخلی» و ادغام آن در امنیت «خارجی» است (Bigo, 2000: 195). این مکتب، ارزیابی فوکویی‌تر از امنیت را ارائه می‌دهد که به نوعی مبتنی بر حکومت‌پذیری است نه بقا. مکتب پاریس بر آزادی مهاجرت افراد در داخل اتحادیه اروپا و بی‌ثبات شدن حاکمیت ملی و مرزها به عنوان کانون کنترل و نیز رابطه آزادی و امنیت انگشت گذاشته است. این مکتب از روند ضد امنیتی کردن به عنوان حرکتی در جهت کنترل جمعیت‌های مهاجر از طریق دنبال کردن و پیدا کردن آنها یاد می‌کند (بیگو، ۱۳۹۰: ۲۱۲).

۱. میدان به مثابه روش‌شناسی تحلیل امنیت

سابقه نظری مفهوم میدان^۱ به نظریه میدان در فیزیک باز می‌گردد. مطابق این نظریه، میدان‌های متفاوتی نظیر میدان الکتریکی، میدان مغناطیسی و میدان جاذبه در جهان فیزیکی وجود دارند که رفتار ذرات مختلف با توجه به آنها توضیح‌پذیر است، اگرچه نظریه میدان شکل اساسی خود را از مکانیک سیالات در قرن هجدهم اخذ کرد، اما کارایی آن در میدان‌های غیر سیال نیز تأیید گردید و نظریه نسبیت اینشتین به گونه واقعی و تکنیکی با این نظریه سازگار است (جمشیدی‌ها و پرستش، ۱۳۸۰: ۱۵).

بدین ترتیب، تبیین میدانی کنش را برآیند منش و موقعیت آن در میدان می‌داند و پدیده اجتماعی را نه به علت‌های بیرونی و نه به دلایل درونی تقلیل می‌دهد. برای نمونه، اعضای میدان هنری ویژگی‌هایی دارند که به لحاظ آنها تحت تأثیر این میدان واقع می‌گردند، حال آنکه همین اعضا اگر ویژگی‌های اعضای میدان ورزش را نداشته باشند، تحت تأثیر آن میدان واقع نمی‌شوند. در نظریه بوردیو نیز میدان نوعی ساختار مرده به حساب نمی‌آید، بلکه فضای بازی کنش‌گرانی است که با پذیرش قواعد بازی تحت تأثیر نیروی آن عمل می‌کنند. مفهوم میدان در مقایسه با مفهوم طبقه این خصوصیات را به گونه دیگری انعکاس می‌دهد. میدان فضای نسبتاً مستقلی است که محمل تکوین هویت در قالب منش به حساب می‌آید (Louis, 1996: 177-186).

به بیان دیگر، مفهوم میدان قائم به قواعدی است که بر آن حاکمیت دارند و قلمرو آن را تعیین می‌کنند. همچنین، همه کنش‌گرانی که در این قلمرو به فعالیت می‌پردازند، به تبع باید این قواعد را رعایت کنند. سازوکار این تبعیت در جامعه‌پذیری کنش‌گران و درونی‌شدن قواعد در منش‌های آنها نهفته است. از این رو، همه کنش‌گرانی که در ذیل یک میدان اجتماعی خاص فعالیت می‌کنند، دست کم از نوعی منش مشترک، همانند هویت مشترک اعضای یک طبقه، برخوردارند. همه کنش‌گرانی که در ذیل یک میدان فعالیت می‌کنند، از نوعی سرمایه برخوردارند که بنا به مورد کمیت و کیفیت آن متفاوت است، اما آنچه حق‌الورود میدان شمرده می‌شود، همانا پذیرش قواعد خاص آن میدان می‌باشد (بوردیو، ۱۳۸۰: ۲۰۴).

بدین ترتیب، مفهوم میدان بوردیو برای آن دسته از کسانی که به رویکرد جامعه‌شناسانه از امنیت علاقه داشتند، نقطه عطفی بود. میدان به عنوان فضای اجتماعی مجزایی است که مشتمل بر موقعیت‌های متمایز و مستقلی بود. به عبارت دیگر، میدان شبکه یا پیکره‌ای از مناسبات عینی میان موقعیت‌هاست (Bourdieu, 1992: 72° 73).

از منظر کاربست روش‌شناسی میدان برای درک بهتر امنیتی‌کردن، کارشناسان در تلاش برای درک مناسبات میان کارگزاران امنیت، فعالیت‌ها، نقش‌ها و موقعیت آنها برآمدند، چراکه کارگزاران بر فرض ما، در کشمکش‌های میدان درگیرند. نخست، فضای اجتماعی متخصصین حوزه امنیت به عنوان «میدان قدرت» یا میدان مغناطیسی عمل می‌کند. دوم، فضای اجتماعی

فوق الذکر، میدانی از کشمکش‌هاست.^۱ البته، ذکر این نکته اهمیت دارد که بازیگران این میدان نیز همیشه در بازی‌ای که انجام می‌دهند، آگاهی چندانی ندارند (منش یا عادت‌واره).^۲ در همین راستا، میدان‌ها ممکن است اثرات نامطلوبی بر جای بگذارند. سوم آنکه، فضای اجتماعی متخصصین امنیت، میدان سلطه^۳ است. البته، این میدان‌ها، نفوذپذیر و عرضی بوده و کشمکش‌ها بیان‌کننده رسوخ‌پذیری این مرزهاست (Bigo, 2000: 195).

۲. میدان به مثابه کنش: امنیت داخلی و خارجی

میدان تنها زمانی که تأثیرات میدانی را به وجود آورد، شکل می‌یابد. بیگو تلفیق هم‌زمان امنیت داخلی و خارجی را با روایت‌های واقع‌گرایانه و نواقع‌گرایانه از امنیت ارائه داد. بنابراین، واقع‌گرایان و نواقع‌گرایان تمایلی به کاربرد مفاهیمی همچون معمای امنیت به نفع سیاست داخلی ندارند. در مقابل، مکتب پاریس به پیامدهای مهم گسترش فعالیت‌های امنیتی داخلی، صادرات روش‌های پلیسی به سیاست جهانی و در عوض، عادی‌سازی عملیات‌های نظامی در حوزه داخلی اهتمام دارند (Bigo, Guittet & Smith, 2004: 5°34). بیگو به طور تجربی نشان داده که چگونه دو حوزه امنیت داخلی و خارجی به مثابه رقابت میان کارگزاران ادغام شده و این ادغام در جهت سرزمین‌زدایی از وظایف پلیس، آداب و رسوم و نظام سنتی است. همچنین آنها به طور مشترک مدام تصویر تهدید جدیدی را با ترور، مهاجرت و جرایم سازمان‌یافته، تولید می‌کنند. از این رو، امنیت تا حد زیادی محصول گفت‌وگوهای امنیتی و سیاست امنیتی است (Bigo, 2000: 208).

طرح بودریویی در مکتب پاریس، در واقع برای اصلاح مشکلات پیش‌آمده در مکتب کپنهاگ در خصوص کنش کلامی ارائه شد. بر این اساس، کنش کلامی در مقایسه با کنش‌های قدرت، غیر تخصصی و بیش از اندازه گسترده بود. البته، راهبرد مکتب پاریس نیز مصون از اشتباه نبود، همان‌گونه که بوث معتقد است، تمرکز مکتب پاریس بر کشمکش‌های

1. a field of struggles
2. habitus
3. field of domination

درون میدان، منافع بسیاری از غیر متخصصین که شامل گرسنگان و مظلومان است را نادیده می‌گیرد. در نتیجه، کنش‌های مقاومت درون یک میدان یا میدان‌های متفاوت شکل می‌گیرد. به عنوان نمونه، قضات در برابر متخصصین امنیت. متخصصین امنیت با واژگانی همچون مردم‌سالاری، برابری و آزادی بیگانه‌اند و کسانی که با این فرهنگ یا واژگان مأنوس‌اند، با توجه به فقدان سرمایه کافی به میدان امنیت راه داده نشده‌اند. از این رو، آنها می‌توانند با این واژگان صدای مقاومت باشند (Booth, 1997: 114).

بیگو، از مفهوم «میدان»^۱ و کنش‌گران آن و اینکه آنها چه انجام می‌دهند، شروع می‌کند. اگر به سادگی این مسئله انجام شود، رویکرد مبتنی بر کنش‌محوری، به راحتی می‌تواند چیزی شبیه به نظریه توطئه فهم شود. مکتب پاریس، در حال حاضر این کار را با شیوه‌های بسیار استادانه و غیر منتظره‌ای مهیا و به طور قابل توجهی در سطح خرد توسط سازمان‌های مختلف درگیر در میدان امنیتی بررسی می‌کند. مزیت مهم این رویکرد این است که بهتر از سایر شیوه‌های معمول انتزاعی بوده و کمتر مبتنی بر گفتمان است. رویه مکتب فوق، بر تمامی رویه‌های کارگزاران اتکا دارد. واضح است که این کار شما را مجبور به نفوذ در کارگزاری‌ها و کارگزاران مختلف از پلیس تا بورکراسی‌های دیگر گرفته تا شرکت‌های خصوص امنیتی و آنهایی که کم و بیش مخفی هستند، همچون شبکه‌های فراملی می‌سازد. این کار تنها با تخصص‌محوری، عقلانیت فنی و درک موقعیت خاص اجتماعی ممتاز در رابطه با انجام و کنش‌های امنیتی عملی است (Bigo, 2005). همین تهدیدات مشترک به نوعی پدیدآورنده هم‌گرایی کارگزاری‌های امنیت نیز شده است. البته، این به معنای هم‌پوشانی میان میدان‌های مختلف امنیتی نیست (Bigo, 2005). مکتب پاریس تا حد زیادی سوبه‌ای بدبینانه و شک‌انگارانه به امنیت داشته و با زبان فوکویی تا حد زیادی سوژگی فرد را در تعریف امنیت نادیده می‌گیرد. در مکتب پاریس، سوژه امنیت قربانی دسیسه سیاست‌های دولت می‌شود. به نظر می‌رسد مکتب پاریس به خوبی توانسته رویکرد جامعه‌شناسی سیاسی امنیت را ایجاد و تقویت کند و دو سطح امنیت داخلی و خارجی را در باب امنیت توسعه دهد، ولی به نوعی در دام اروپامحوری در برداشت از مفهوم امنیت افتاده است. این نگاه توسط نظریه‌پردازان امنیت پسااستعماری مورد نقد واقع شده است.

هـ امنیت در نظریه پسااستعماری روابط بین‌الملل

نظریه پسااستعماری نه تنها و نه عامل غالب در تحقق سنت‌های بدیل در روابط بین‌الملل است. با این حال، پسااستعمارگرایی بعد و جنبه خاصی را به مناظره‌های روابط بین‌الملل اضافه می‌کند، یعنی هویت و نقش مفاهیم. همان طور که بر طبق جهان‌بینی پسااستعماری، شرق زائیده تصور اروپا از دیگری است (Said, 1979)، گفتمان درباره جهان غیر غربی به ابزار شکل‌گیری هویت بر پایه رویه‌های گفتمانی ادغام و حذف تبدیل شده است. با تأسی از مفهوم چیرگی یا هژمونی گرامشی، مطالعات پسااستعماری، غالب مفاهیم تعریف‌شده از جانب قدرت‌های پیشرو در امور جهانی را محکوم کرده و خواهان چارچوب یکپارچه و کثرت‌گرا در روابط بین‌الملل هستند. نظریه پسااستعماری روابط بین‌الملل، روند تدوین نظریه روابط بین‌الملل با ادغام صداهای به اصطلاح جهان سوم را پیشنهاد می‌دهد. برای توجیه این تلاش، دانش‌پژوهان پسااستعماری بر ناسازگاری نظریه غربی و بنیادهای سیاسی - فلسفی غیر غربی تأکید دارند (Noesselt, 2012: 8). امنیت نیز یکی از مفاهیم کلیدی این نظریه متأخر است.

امنیت و مطالعات امنیتی اغلب متکی بر نگرش واقع‌گرایانه است. اروپامحوری و امنیت واقع‌گرایانه یا آمریکایی‌گرایی و امنیت نواقع‌گرایانه، هسته اصلی مطالعه امنیت در روابط بین‌الملل‌اند. مطالعات امنیتی متعارف به مثابه شاخه‌ای از دانش، محصول قدرت غربی و در راستای حفظ امنیت گفتمان غربی است. از این رو، تولید دانش به ویژه در حوزه امنیت، خارج از این گفتمان حتی برای مشتریان خود نامکفی است. این نگرش کمتر به دغدغه‌های ضعفا می‌پردازد، ضعفایی که بیشتر ساکنان این کره خاکی را تشکیل می‌دهند (Ayoob, 1999).

نگاه پسااستعماری به امنیت، به نقد اروپامحوری پس از جنگ جهانی دوم از مطالعات امنیتی می‌پردازد. امنیت امروزه متضمن تناقض‌ها میان منطق‌های امنیت قدیم و مسائل امنیتی جدید است. به طور سنتی، مطالعات امنیتی با روابط میان قدرت‌های بزرگ در سامانه بین‌المللی در ارتباط بوده است. بنابراین، تاریخ روابط بین‌الملل، به طور عمده در قالب کشمکش‌های موفقیت‌آمیز میان قدرت‌های بزرگ و ظهور و افول دولت‌های قوی به روایت درآمده است. این نگاه پسااستعماری از همین زاویه به نقد مطالعات امنیتی و روابط بین‌الملل می‌پردازد (Barkawi, 2006: 329). مطالعات امنیتی بر کارگزاری قدرت‌های بزرگ تأکید دارد.

این در حالی است که مطالعات منطقه‌ای اغلب بر مؤلفه‌های منطقه‌ای تأکید داشته است. در مقابل، دیدگاه پسااستعماری مایل است بر اهمیت روابط بین فضاها و جمعیت و نقش آنها در هدایت رویدادها و روندها تأکید کند و در وهله نخست، به ساخت فضاهای به ظاهر گسسته توجه می‌کند (Said, 1993).

از منظر نظریه پسااستعماری، امنیت در قاموس رابطه‌ای درک می‌شود. این برداشت روایتی ضد اروپامحوری درباره امنیت است. همان طور که سیدنی میتنز معتقد است: «تکنیک‌های تولید شرقی شکر، نیروی کار آفریقایی، سرمایه انگلیسی و زمین کارائیب، همگی با یکدیگر، اروپا و جهان جدید را خلق کرده‌اند. این نشان‌دهنده این است که جهان اجتماعی متشکل از روابط است تا ابژه‌های جدا از هم. مطالعات امنیتی نیز نمی‌تواند تنها از دل روایت قدرت‌های بزرگ ترجمان شود و رابطه ضعیف و قوی و شمال و جنوب، همگی در درک امنیت رابطه‌ای سهیم‌اند.» در کل، نقد اروپامحوری از امنیت، شالوده کلی نظریه پسااستعماری مطالعه امنیت است (Barkawi, 2004: 41). نگاه پسااستعماری، مرجع امنیت را مردمان زیردست یا به عبارتی، محذوفان جامعه بین‌المللی دانسته که به دلیل سیاست‌های لیبرالی از سوژگی امنیت کنار گذاشته شده‌اند. نگاه پسااستعماری بر خلاف مکتب پاریس و مکتب کپنهاگ، غیر غربی و واجد گفتمان‌های شرقی و جنوب از امنیت است.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی این مقاله بررسی مقایسه‌ای مفهوم امنیت در مکاتب متأخر امنیتی بود. در واقع، مکاتب جدید امنیتی همچون مکتب انگلیسی، کپنهاگ، ولز، پاریس و پسااستعماری، واجد این مذاقه در مقوله امنیت هستند. در مکتب انگلیسی، شارحان متقدم این مکتب به طور عملی واجد گفتمان امنیتی هستند. مفهوم عمیق امنیتی، همبستگی‌گرایان این مکتب همچون ویلر را متناظر با لینکلتر کرده است. او تلاش می‌کند افراد را به عنوان تابع اخلاقی و عضو سازنده جامعه بین‌المللی جایگزین سازد و در مطالعه امنیت، تمرکز را بر افراد قرار دهد.

محققان مکتب ولز که در سال ۱۹۹۸ قلم می‌زدند، رویکرد خودشان را به عنوان «مرحله بعدی» بررسی‌های امنیت ارائه کردند. شمار فزاینده نوشته‌هایی که با اتخاذ این رویکرد به

رشته تحریر در آمده‌اند، گواه همین استعداد است (بیلگین، ۱۳۹۰: ۱۷۶). این مکتب زمینه نقد یعنی ساخت‌گشایی و بازسازی در مطالعات انتقادی امنیت را داراست. دستور خوانش موسع از امنیت، راهبرد مشخص این مکتب فکری است. تلاش‌های محققانه آنان راه را برای ورود حاشیه‌های مطالعه امنیت به ویژه در جهان سوم هموار ساخته است.

در مقابل، مکتب کپنهاگ به امنیت به مثابه مسئله‌ای منفی نگاه کرده و از آن به عنوان شکست در مقابل با مسائل مربوط به سیاست‌های عمومی می‌نگرد. در حالت مطلوب، سیاست باید قادر باشد با توجه به رویه‌های معمول، بدون افزایش تهدیدی خاص، یک مسئله فوری سیاسی را مدیریت کند. از این رو، غیر امنیتی کردن، گزینه دوربرد تلقی می‌شود.

طرح بودریویی در مکتب پاریس، در واقع برای اصلاح مشکلات پیش‌آمده در مکتب کپنهاگ در خصوص کنش کلامی ارائه شد. بر این اساس، کنش کلامی در مقایسه با کنش‌های قدرت، غیر تخصصی و بیش از اندازه گسترده بود. البته، راهبرد مکتب پاریس نیز مصون از اشتباه نبوده است. همان گونه که بوث معتقد است، تمرکز مکتب پاریس بر کشمکش‌های درون میدان، منافع بسیاری از غیر متخصصین که شامل گرسنگان و مظلومان است را نادیده می‌گیرد. در نتیجه، کنش‌های مقاومت درون یک میدان یا میدان‌های متفاوت شکل می‌گیرد؛ به عنوان نمونه، قضات در برابر متخصصین امنیت.

در نهایت، نگاه پسااستعماری از امنیت به نقد اروپامحوری پس از جنگ جهانی دوم از مطالعات امنیتی می‌پردازد. امنیت امروزه متضمن تناقضات میان منطق‌های امنیت قدیم و مسائل امنیتی جدید است. به طور سنتی، مطالعات امنیتی با روابط میان قدرت‌های بزرگ در سامانه بین‌المللی در ارتباط بوده است. بنابراین، تاریخ روابط بین‌الملل، به طور عمده در قالب‌های کشمکش‌های موفقیت‌آمیز میان قدرت‌های بزرگ و ظهور و افول دولت‌های قوی به روایت درآمده است. این نگاه پسااستعماری از همین زاویه به نقد مطالعات امنیتی و روابط بین‌الملل می‌پردازد.

مطالعات امنیتی چونان یکی از رشته‌های فرعی روابط بین‌الملل، هرگز ایستا نبوده و نیست، بلکه همواره پویاست. این رویه به خلق معانی و روایت‌ها مختلفی از امنیت کمک کرده است. این تحولات از بررسی تحول امنیت نشان‌دهنده خوانش‌های متکثر از مقوله امنیت است. به طبع، این مقوله مهم نمی‌تواند از منظر نظریه‌های صرف غربی مطالعه شود و راه برای مطالعه و تحلیل آن از

منظرهای گوناگون جنوب و شرق باز شده است. این نوع نگاه، متضمن بررسی تحول امنیت و ابعاد آن است. بررسی‌های انتقادی از امنیت راه‌گشای چنین درکی است. معضلات قرن جدید و ظهور شبکه‌های جدید از متخصصین امنیت باعث شده نگاه فرامرزی و پیوند میان دو سطح خارجی و داخلی از امنیت اهمیت یابد. این پیوند در مکتب پاریس به خوبی شکل گرفت و با نگاه پسااستعماری می‌توان پیوند جهان غربی و غیر غربی امنیت را تعریف کرد. دنیای ناامن ما نیازمند ترمیم اشکال دستیابی به امنیت پایدار است. این ترمیم از دل نظریه‌پردازی در خصوص امنیت و مطالعات امنیتی شروع می‌شود. در پایان و برای ارائه فهم پایدار از بررسی مقایسه‌ای امنیت در مکاتب متأخر، جدول ذیل ترسیم شده است.

جدول: بررسی مقایسه‌ای امنیت در مکاتب متأخر امنیتی

مکتب انگلیسی	مکتب ولز	مکتب کپنهاگ	مکتب پاریس	پسااستعمارگرایی
مرجع امنیت: فرد/ دولت	مرجع امنیت: فرد/ مردم	مرجع امنیت: دولت/ اجتماع	مرجع امنیت: جامعه یا اجتماع سیاسی	مرجع امنیت: فرودستان جنوب
هستی‌شناسی: امنیت جامعه بین‌الملل	هستی‌شناسی: امنیت مردمان (امنیت انسانی)	هستی‌شناسی: امنیت دولت	هستی‌شناسی: امنیت جامعه	هستی‌شناسی: امنیت در جوامع حاشیه‌ای
معرفت‌شناسی: تاریخ‌گرا و تفسیری	معرفت‌شناسی: گفتمانی (دانش - قدرت)	معرفت‌شناسی: تاریخ‌گرا و تفسیری	معرفت‌شناسی: دانش - قدرت (بوردیوی)	معرفت‌شناسی: انتقادی/ فرهنگ‌محور
روش‌شناسی: تکثرگرا	روش‌شناسی: تحلیل انتقادی گفتمان	روش‌شناسی: امنیتی کردن	روش‌شناسی: میدان	روش‌شناسی: تکثرگرا/ بوم‌نگار

منابع

- بورديو، پی‌یر (۱۳۸۰) **نظریه کنش**، ترجمه، مرتضی مردیها، تهران: نقش و نگار.
- بیگو، دیدیه (۱۳۹۰) «جامعه‌شناسی سیاسی بین‌الملل»، در کتاب **درآمدی بر بررسی‌های امنیت**، ویراسته: پل. دی ویلیامز، ترجمه علیرضا طیب، تهران: امیرکبیر.
- بیلگین، پینار (۱۳۹۰) «نظریه انتقادی»، در کتاب **درآمدی بر بررسی‌های امنیت** ویراسته: پل. دی ویلیامز، ترجمه علیرضا طیب، تهران: امیرکبیر.
- جمشیدی‌ها، غلامرضا و شهرام پرستش (۱۳۸۰) «دیالکتیک منش و میدان در نظریه عمل پی‌یر بورديو»، **نامه علوم اجتماعی**، شماره ۳۰.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و سید یوسف قرشی (۱۳۹۲) «نظریه و روش در مطالعات امنیتی‌کردن»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال پانزدهم، شماره چهارم.
- Tsoukala, Anastassia (2008) **Illiberal Practices in Liberal Regimes**, Paris: L'Harmattan à la Sorbonne.
- Anonymous (2004) **Imperial Hubris: Why the West is Losing the War on Terror**, (Washington, DC: Brassey's).
- Jason Burke, **Al-Qaeda: Casting a Shadow of Terror** (London: I. B. Tauris, 2003).
- Ashley, Richard and R. B. J. Walker (1990) "Introduction: Speaking the Language of Exile", **European Journal of International Relations**, June 1999 vol. 5 no. 2.
- Ayoob, Mohammed (1995) **The Third World Security Predicament: Statemaking, Regional Conflict and the International System**, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Barkawi, Tarak (2004) "On the Pedagogy of Small Wars", **International Affairs**, 80: 1.
- Barkawi, Laffey (2006) "The postcolonial moment in security studies", **Review of International Studies**, 32.
- Bellamy, Alex J & Matt McDonald (2010) "Securing international society: towards an English school discourse of security", **Australian Journal of Political Science**.
- Bigo, D. (2001) *The Möbius Ribbon of Internal and External Security (ies)*. In M. Albert, D. Jacobson, and Y. Lapid (eds.) **Identities, Borders, Orders: Rethinking International Relations Theory**. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Bigo, D. (2002) **Security and Immigration: Toward a Critique of the Governmentality of Unease**. *Alternatives* (27) (1),

- Bigo, D. (2006b) "Internal and External Aspects of Security", **European Security**, (15) (4), pp. 385° 404.
- Bigo, Didier (2006) "Globalized (in)Security: The Field and the Ban-opticon", in Didier Bigo, No. 2, 1996.
- Bigo, Didier, Emmanuel-Pierre Guittet & Andy Smith (2004) **La participation des militaires**
- Bilgin, Pinar (1999) Security Studies: Theory/Practice, *Cambridge Review of International Affairs*, Vol. 12, No. 2.
- Bilgin, Pinar (2007) Security studies: Theory/practice, **Cambridge Review of International Affairs**.
- Bilgin, Pinar, Ken Booth and Richard Wyn Jones (1998) Security Studies: The Next Stage?, **Inverno, Nação e Defesa**, No. 84.
- Booth, Ken (1997) Security and Self: Reflections of a Fallen Realist in Keith Krause & Booth, Ken (1991) "Security and Emancipation", **Review of International Studies**, 17: 4.
- Buzan, Barry and Wæver, Ole (2003) **Regions and Powers**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Buzan, Barry (2003) Sectors and regional security complexes stem from although the main reference now is to collective Copenhagen School books (*Security, A New Framework from 1998 and Regions and Powers in 2003*, respectively), Securitization comes from Ole Wæver but also here the main reference is now a collective book (*Security: A New Framework*).
- Laustsen, Carsten and Wæver, Ole (2000) In Defence of Religion: Sacred Referent Objects for Securitization", **Millennium: Journal of International Studies**, Vol. 29 No. 3.
- Davi, Marco (2009) Human Security as the One Size Fits All Policy Approach? **MSc International Relations, London School of Economics and Political Science**, Dissident Thought in International Relations *International Studies Quarterly* 34.
- Huysmans, Jeff (1998) Defining Social Constructivism. 'The immigrants' arrival and social integration in Greece', Ceyhan, A. and Tsoukala, A. (Eds.)
- Karacasulu and Uzgören, Elif (2007) **Explaining Social Constructivist Contributions to Security Studies**, at the METU Conference on International Relations, June 14-15, 2006 Ankara.
- Keith Krause and Michael C. Williams (1997) **Critical Security Studies**, Minneapolis: University of Minnesota Press; Keith Krause and Michael C. Williams, Broadening the Agenda of Security Studies: Politics and Methods, **Mershon International Studies Review**, vol. 40, supplement 2 (1996) Keith Krause "Critical Theory and Security Studies: The Research.
- Krause, Keith and Michael C. Williams (1997) "Preface: Toward Critical Security Studies", in Pinto, Louis (1996) **The Theory of Field & Sociology of Literature: Reflections on**.
- Makinda, Samuel (2008) International law and security: exploring a symbiotic relationship, **Australian journal of international affairs**
- Michael C. Williams (eds.) **Critical Security Studies: Concepts and Cases**. London: UCL *New Security Agenda in Europe*. New York: St. Martins
- Noesselt, Nele (2012) Is There a Chinese School in IR? GIGA Research Programme".
- Reus-smit, Christain (2002) Imagining society: constructivism and the English school **British journal of politics and international relations**.
- Said, Edward (1993) **Culture and Imperialism**, New York: Knopf.
- Said, Edward (1986) **After the Last Sky: Palestinian Lives**, with photographs by Jean Mohr, New York: Pantheon, *Studies Quarterly* 47 (4): 511-531 Press (83° 120).

- Smith, Steve (2003) "The Increasing Insecurity", op.cit. Alex J. Bellamy, Humanitarian responsibilities and interventionist claims in international society, **Review of International Studies**, Vol. 29:3.
- Sylvester, Christine (1994) Feminist Theory and International Relations in a Postmodern Era, <http://www.cambridge.org/ca/academic/subjects/politics-international-relations/international-relations-and-international-organisations/feminist-theory-and-international-relations-postmodern-er>
- Tami, Amanda, Jacoby and Brent E. Sasley (1983) **Redefining security in the Middle East**, New York, Palgrave. *The Work of Pierre Bourdieu*, in **International Journal of Contemporary Sociology**, Vol. 32, University of Minnesota Press, vii° xxi.
- Wæver, Ole (1998) (English version as **Identity and Insecurity Unlimited** as chapter 10 in - **Wæver, Concepts of Security**, University of Copenhagen 1997.). See also:
- Roe, Paul (1999) "The Intrastate Security Dilemma: Ethnic Conflict as a 'Tragedy'", **Journal of Peace Research**, Vol. 36: 2.
- Wæver, Ole, Aberystwyth, Paris, Copenhagen (1999) **New 'Schools' in Security Theory and their Origins between Core and Periphery**, *Geo-Cultural Epistemologies in IR: Thinking Security Differently*, FD24 Friday 3:45 - 5:30 PM; Sponsor: Convention Theme.
- Wæver, Ole et al. (1993) "Identity, Migration and the New Security Agenda in Europe", **Journal of Common Market Studies**, Volume 34, Issue 1,
- Williams, Michael (2003) Words, Images, and Enemies: Securitization and International Politics. *Michael C. Williams*. Article first published online: 7 NOV 2003.

